



به یاد مرحوم

استاد علی ابوالحسنی (مندرجہ ذیل)

تاریخ نگار معاصر



از حکم «میرزای شیرازی» تا مخالفت و ترور «سید عبداللہ بہبہانی»

گفت و گوی منتشر نشدہ استاد علی ابوالحسنی (منذر)
با آیت اللہ حاج سید رضی شیرازی رحمۃ اللہ علیہ

تقریر و تحقیق: محمدصادق ابوالحسنی

درآمد

بسیاری از اسرار تاریخ، نه در کنج کتابخانه‌ها؛ بلکه در سینه رادمردان گوهرشناس است؛ از این رو، تاریخ‌نگارانی موفق به رازگشایی از زوایای پنهان تاریخ می‌شوند که اسناد مکتوب را با گنجینهٔ تاریخ شفاهی مخلوط کنند و ابعاد پیدا و پنهان تحولات را آشکار سازند. آنچه اکنون پیش روی دارید، بخش مهمی از گفت‌وگوی منتشر نشده تاریخ‌نگار خیبر استاد علی ابوالحسنی منذر با حکیم وارسته آیت‌الله حاج سید رضی شیرازی رحمته‌الله است. عالم بلندمرتبه، حاج آقا رضی شیرازی که در سال ۱۴۰۰ خورشیدی رخ در نقاب خاک کشید، زیست شخصی ویژه و جایگاه نقش‌گذار خاندانش در تاریخ معاصر از او گنجینه تاریخی پر از اطلاع بساخت، اطلاعات نابی در گنجینهٔ ذهن داشت. ایشان از نوادگان میرزای شیرازی بزرگ، رهبر نهضت تحریم تنباکو است و از نزدیک شاهد تحولات معاصر ایران و عراق بود. از سوی دیگر و در خلال گفت‌وگو، با نکته‌های تاریخی جدیدی از استاد ابوالحسنی روبه‌رو می‌شویم که جذابیت مصاحبه را دوچندان می‌کند؛ از جمله نقاط عطف این گفت‌ووشنود، تاریخ و تاریخ‌نگاری نهضت تنباکو و نیز درس‌ها و عبرت‌های نهضت مشروطه است. در روند آماده‌سازی متن حاضر، پاره‌ای نکات را در پاورقی و کروشه بدان افزودیم و از اصل متن جدا کردیم، تا ضمن رعایت امانت‌داری، هم متن اصلی مصاحبه ممتاز بماند و هم محتوای آن صورت شفاف‌تر و مستندتری داشته باشد. در این‌جا یاد هر دو بزرگمرد را گرامی می‌داریم و توجه خوانندگان نکته‌سنج را به این گفت‌وورد پر نکته

تاریخی جلب می‌کنیم. روحشان شاد و همت‌شان همواره الگو باد.

استاد علی ابوالحسنی (منذر): [امروز] سه‌شنبه چهاردهم آبان‌ماه سال ۱۳۸۱ شمسی در محضر آیت‌الله حاج سید رضی شیرازی هستیم تا پیرامون مسائل تاریخی با ایشان گفت‌وگو کنیم. ضمن تشکر از قبول زحمتی که فرمودند و وقت‌شان را در اختیار ما قرار دادند، گفت‌وگوی خودم را با این پرسش آغاز می‌کنم:

پیش از این در مصاحبه با مجله حوزه فرمودید که در اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی در نجف با آیت‌الله سید علی سیستانی دیداری داشتم و ایشان در آن ملاقات فرموده بودند که یک یا چند یادگاری از جد بزرگوارتان مرحوم آیت‌الله میرزای شیرازی بزرگ نزد ما است و به شما نشان دادند.^۱ به نظر من یکی از این یادگاری‌ها، نامه‌ای بود که مرحوم نوری برای میرزای شیرازی فرستاده بود. شما در آن مصاحبه اشاره کردید که این نامه زرد شده بود و آثار پوسیدگی داشت و مرحوم نوری، در یک صفحه، گزارشی فشرده از جریاناتی که درباره واقعه تحریم تنباکو رخ داده بود را برای میرزا نوشته بود.^۲ البته در آن مصاحبه، نویسنده نامه و گزارش‌گر را محدث نوری عنوان کردید که ما یک تعلیقه‌ای بر کلام شما زدیم؛ چون محدث نوری آن روزها در سامرا بود و قاعدتاً آن [گزارش‌گر] شیخ فضل‌الله

نوری بوده است^۳ که من احتمال دادم اشتباه از جانب ضبط کننده مطالب شما باشد. حالا اگر در این زمینه، توضیحات بیشتری داشته باشید، استفاده می‌کنیم.

آیت‌الله شیرازی: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. این نامه قطعاً از مرحوم حاج میرزا حسین نوری بود. چون خود میرزای نوری امضا کرده بود و نامه‌اش به مرحوم میرزای شیرازی، خیلی دوستانه بود. معلوم می‌شود که روابط ایشان با میرزای شیرازی خیلی خصوصی بوده است. نامه یک صفحه بود. من تردیدی ندارم که نامه میرزا حسین نوری بود. حالا برای چه چیزی میرزا به ایران آمده؟ برای همین قضیه آمده؟ برای این که مانند میرزا بوده در ایران؟ یا برای این که با اخبار موثقی که خودش دیده، به میرزا گزارش بدهد؟ یا یک جهت دیگری داشته است؟ آن چه مسلم است، میرزا حسین نوری بود. پس در آن جا شخصی، اجماع علما را در تحریم نوشته بود و اتفاق مردم نسبت به تحریم [را بیان کرده بود].

استاد ابوالحسنی: [در متن نامه، اتفاق مردم «ایران» بود یا «تهران»؟

آیت‌الله شیرازی: خیر، اسم «تهران» را آورده بود. می‌گفت اوضاع خیلی آماده است و هیچ مسأله‌ای ندارد؛ فقط یک نفر از آقایان از ملاها را اسم می‌برد که علناً [با حکم میرزا] مخالفت

کرده و قلیان کشیده است. حالا من تردید دارم و این تردید از من است؛ مطمئن نیستم، نمی‌دانم در نامه این جمله آمده بود که آن آقا به سفارت انگلیس رفته و قلیان کشیده است یا این که در نامه، تعبیر سفارت انگلیس نبود؟ من این نامه را از آیت‌الله سیستانی گرفتم و از دسترس خارج کردم، فقط برای حفظ آبروی این مرد؛ وگرنه جهت دیگری نداشت. البته شاید هم به این جهت بوده که در نامه آمده بود، آن شخص به سفارت انگلیس رفته و قلیان کشیده و همین بد بوده است؛ وگرنه صرف کشیدن تنباکو، خیلی مسئله‌ای نبود؛ چون ممکن است آن فرد بگوید: «اصلاً به فتوای من، تنباکو حرام نیست و حکم حاکم هم درباره حاکم دیگر نافذ نیست، یا من به مبانی میرزا اعتقاد ندارم و خطایی در مبانی ایشان می‌بینم»؛ برای این که دستور میرزا یا فتوا بوده است یا حکم.

استاد ابوالحسنی: ظاهراً حکم بوده است.

آیت‌الله شیرازی: بله، حالا همین. او شاید بگوید اگر فتوا بوده، برای مقلدین شان است و اگر حکم بوده، وقتی برای حاکم دیگر نافذ است که حاکم دیگر به خطای این حاکم در مبانی حکم اعتقاد نداشته باشد و الا اگر معتقد باشد که در مبانی حکمش خطا کرده، وظیفه‌ای ندارد که آن را انجام دهد؛^۴ بنابراین شاید این قسمت از آن در نامه بوده که مربوط به رفتن آن شخص به سفارت انگلیس است؛ در غیر این صورت، صرف مخالفت با میرزا به صورت علمی که این قدر منفی نبود.

آیت‌الله شیرازی: عجب! چون یک نسخه [خطی] از این پیش ما هم هست با یک خط نسبتاً خوبی و آخرش نوشته است: «کتابه احمد زنجانی».

استاد ابوالحسنی: عجب! نوشته: رضا زنجانی.

آیت‌الله شیرازی: بله شاید رضا زنجانی باشد.

استاد ابوالحسنی: اگر این‌طور باشد، رضا زنجانی کاتب آن است؛ نه این که خود مؤلف آن باشد. بر اساس همین اشتباه بود که [مؤسسه] انتشارات فراهانی، کتاب [تحریم تنباکو] را به نام [اثری محققانه] از شیخ [محمد] رضا زنجانی چاپ کرد! می‌دانید که در آن وقت [عصر میرزای شیرازی]، عنوان حجت الاسلام از عنوان آیت‌الله العظمای امروز هم سنگین‌تر بود.

آیت‌الله شیرازی: حتماً همین طور است.

استاد ابوالحسنی: ناشر دیده بود که به طور مثال در زمان نهضت تحریم، در تلگرافی به میرزای شیرازی نوشته‌اند: جناب حجت الاسلام [والمسلمین]؛ و با خودش گفته بود که عنوان حجت الاسلام برای میرزا کم است! برای همین در سند تاریخی دست برده بود و عنوان «آیت‌الله العظمی» را اضافه کرده بود! [لبخند] و با این کار، اصلاً [سند] خراب شد.^۹ باز یک مشکل دیگری هم وجود داشت. می‌دانید آقای ابراهیم تیموری، کتابی به نام تحریم تنباکو دارد که اولین بار

استاد ابوالحسنی: آن فرد که حتماً مرحوم سید عبدالله بهبهانی است.

آیت‌الله شیرازی: بله، سید عبدالله بهبهانی بود.

استاد ابوالحسنی: البته گزارش قلیان کشیدن ایشان در برابر حکم میرزای شیرازی، جزو مشهورات تاریخ معاصر است (شاید در حد تواتر باشد). شاید کمتر موضوعی مانند این مسئله است، که نویسنده‌های مختلف به شکل‌های گوناگون در تاریخ مطرح کرده باشند. [برای مثال، به خاطرات اعتمادالسلطنه،^۵ خاطرات امین‌الدوله^۶ و کتاب شورش بر امتیازنامه رژی^۷ اثر فریدون آدمیت بنگرید]. مرحوم حاج شیخ حسن کربلایی هم در تاریخ دخانیه [صفحه ۱۶۸] این قضیه را نقل می‌کند. این کتاب اخیراً چاپ شده است.

آیت‌الله شیرازی: رساله تاریخ دخانیه کجا بود که آن را چاپ کردند؟

استاد ابوالحسنی: آقای رسول جعفریان این را برداشت و به صورت مصحح چاپ کرد.

آیت‌الله شیرازی: خبردار نشدید که آن را از کجا پیدا کرده؟

استاد ابوالحسنی: به نظرم یک نسخه‌ای از آن در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی است [نسخه شماره ۱۰۵۰۵] و شاید یک نسخه دیگر، پیش فریدون آدمیت بوده است؛ چون در کتابش به آن استناد می‌کند.^۸ البته سال‌ها قبل - حدود چهل و اندی سال پیش از این - ابراهیم دهگان آن را چاپ کرد.

بود که نوشت و خوب هم بود.

آیت الله شیرازی: بله، من کتاب ایشان را دارم.

استاد ابوالحسنی: با این که اسامی این کتاب از نوشته شیخ حسن کربلایی بود؛ ولی آقای تیموری هیچ نامی از او نبرد. فقط در آخر کتاب خود یک سری مآخذ را ذکر کرد و در آن جا به عنوان یکی از مآخذ، یادداشت های منسوب به [مرحوم] شیخ حسن کربلایی [مربوط به وقایع تحریم تنباکو]^{۱۰} را آورد؛ یعنی یک کتاب مدوّن منقّح را تبدیل کرد به یادداشت ها! در حالیکه شاید دو سوم کتاب او از نوشته شیخ حسن کربلایی بود. برای همین مسئله بود که ایراداتی بر کار ایشان وارد کردند. آقای جعفریان دوباره نوشته شیخ حسن کربلایی را این بار همراه با تعلیقاتی، چاپ کرد که الان در دسترس هست. به هر حال مرحوم بهبهانی با میرزای شیرازی مخالفت کرد. البته بعید است که به سفارت انگلیس رفته باشد؛ چون ورود به سفارت، آن هم در آن زمان، به هیچ وجه توجیهی نداشت.

آیت الله شیرازی: البته من این مسئله را [که نمی خواستم ماجرا پخش شود]، مستند می کنم به این که چون عبارت سفارت انگلیس در نامه بوده است.

استاد ابوالحسنی: آیا شما یقین دارید که در متن نامه، رفتن به سفارت انگلیس بود؟

آیت الله شیرازی: نه نمی دانم؛ اصلاً یادم نیست.

استاد ابوالحسنی: یعنی تردید شما در اصل وجود کلمه سفارت انگلیس است یا این که یقین دارید کلمه سفارت در [متن نامه] بود؟ و اگر این تعبیر بوده، سفارت در حد مشوّق ایشان بوده است و یا واقعاً داخل سفارت رفته؟

آیت الله شیرازی: خیر، تردید دارم.

استاد ابوالحسنی: بله، این که ایشان داخل سفارت رفته باشد، بعید به نظر می رسد.^{۱۱} [در این جا مرحوم ابوالحسنی، نکات خاصی درباره تحصن سفارت انگلیس مطرح می کنند و معتقدند که طرح این مطالب به صورت عمومی چندان صلاح نیست. بدین جهت ما نیز از انتشار آن صرف نظر می کنیم].

مورد دیگری هم [درباره مخالفت مرحوم سید عبدالله بهبهانی با میرزای شیرازی هست که] مرحوم آیت الله حاج شیخ حسین لکنرانی نقل می کرد. نمی دانم در یک مجلسی، مسجدی، جایی بوده که سید عبدالله بهبهانی بالای منبر بوده و در آن جا می گوید: میرزا، یک مجتهد است و من [هم یک مجتهدم] و اشاره می کند که قلیان را به من بدهید! در زمان قدیم در اصفهان، [استفاده از] این نی های بلند [برای استعمال تنباکو] رسم بود؛ ولی در تهران در حال حاضر رسم نیست و شاید در گذشته در تهران هم رسم بوده باشد. نی را داده بودند دست مرحوم بهبهانی و او اشاره کرده بود که قلیان را بدهید! می گفت قلیان را گرفت و روی پا گذاشت

با بهبهانی به او بر می خورد، ناراحت شد و گفت: این چه کاری است؟ به هر حال- یا از ناحیه امام جمعه یا از جانب دیگری- ایشان را به مسجدش بازگرداندند و یک مقدار محافظت کردند، که کسی به ایشان متعرض نشود و این گونه بود که سید عبدالله برگشت. این مطلب را آقای لنکرانی گفتند و ایشان در نقل دقیق بود. **آیت الله شیرازی:** خودش برای شما نقل کرد؟

استاد ابوالحسنی: بله، من از خود ایشان شنیدم.

آیت الله شیرازی: چند سال پیش؟

استاد ابوالحسنی: بعد از انقلاب. منتها سال ها بعد از این قضیه، در کتاب شورش بر امتیازنامه رژی، نوشته فریدون آدمیت، متنی از ناحیه حکومت و ظاهراً از ناصرالدین شاه دیدم که شاه به این مضمون گفته بود؛ یعنی چه؟ چرا آقای بهبهانی را اذیت می کنند و نمی گذارند ایشان در مسجدش نماز بخواند؟ این نقل، نشانگر حمایت [دربار] از آقای بهبهانی است و می تواند یک مؤید تاریخی بر گفته آقای لنکرانی باشد.

آیت الله شیرازی: ولی من این جا یک مُبَعَد به نظرم می آید. برای این مسئله، ناصرالدین شاه نامه نمی نویسد. ممکن است اعضای پایین تر [دربار] نامه بنویسند.

استاد ابوالحسنی: خیر، به طور مثال نامه به امین السلطان و این ها، یا حداکثر به امام

و در حالی که می کشید، گفت: «حلالٌ مُحَمَّدٌ حلالٌ الی یومِ القیامه و حَرَامُهُ حَرَامٌ الی یومِ القیامه». شیخ حسن کربلایی هم در [تاریخ دخانیه] بدون [آوردن] اسم سید عبدالله بهبهانی، اشاراتی به مخالفت های او با میرزا دارد. **آیت الله شیرازی:** مثلاً می گوید یکی از ملاها؟

استاد ابوالحسنی: بله، به طور مثال می گوید همه موافقت نمودند، جز یک نفر. [و این مخالفت را] در دو سه جا ذکر می کند. حالا من اصلاً کاری به خود سید بهبهانی ندارم؛ بلکه می خواستم، از محتویات نامه، اگر چیز بیشتری خاطرتان هست، بفرمایید.

آیت الله شیرازی: خیر، فقط همین اتفاق علما بر تحریم تنباکو و ...

استاد ابوالحسنی: برای این که احیاناً بعضی مطالب تداعی شود، این نکته را هم عرض می کنم. این نقشی که مرحوم سید عبدالله بهبهانی [در بحبوحه نهضت تحریم تنباکو] داشت، برایش گران تمام شد و آن طور که مرحوم سید محمد بهبهانی (پسر مرحوم بهبهانی) برای حاج شیخ حسین لنکرانی، نقل کرده بود، این ها مدتی را مجبور شدند به منطقه قلهک بروند و آن جا تقریباً [برایشان یک جای] محفوظ بود. سید محمد بهبهانی می گفت: پس از مدتی، صدراعظم ناصرالدین شاه که این قرارداد را امضا کرده بود و به هر حال این گونه برخورد

مکتوبات شیخ فضل الله نوری [آمده].
آیت الله شیرازی: ولی یک خط فوق العاده
 نستعلیقی نیست؛ یک خط عادی است.

استاد ابوالحسنی: شما خط شیخ فضل الله
 را دیدید؟ خط این دو بزرگوار موجود است.
آیت الله شیرازی: خیر.

استاد ابوالحسنی: در رابطه با تحریم
 تنباکو، قصد داشتید مطلبی را بیان
 فرمایید؟

آیت الله شیرازی: الآن چیزی در خاطر من
 نیست.

استاد ابوالحسنی: حالا درباره نقش
 مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری بفرمایید.
 برخی از بزرگان نقل می کنند که میرزای
 شیرازی ایشان را [از سامرا به تهران] فرستاد
 و فرمود که من دارم پاره تنم را از خودم
 جدا می کنم؛ ولی تهران در خطر است و
 تو باید بروی.

آیت الله شیرازی: یک سؤال و جوابی از
 میرزا دیدم که [فردی از ایشان می پرسید]:
 شما در ساله تان آورده اید که در احتیاطات
 من می توانید به غیر رجوع کنید، آیا ما
 می توانیم به آقای حاج شیخ فضل الله
 مراجعه کنیم؟ میرزا جواب داده بود که:
 ایشان (شیخ فضل الله) از غیر نیستند، از
 ما هستند.

استاد ابوالحسنی: تقریباً دوجنبتین است.
آیت الله شیرازی: هم خواسته احترام
 شیخ فضل الله را حفظ نماید و هم خواسته
 احتیاطات به او ارجاع نشود.

جمعه ای که هم از بستگانش بود و هم مقام
 رسمی داشت؛ وگرنه به علما و این ها نامه
 ننوشته. آدمیت ظاهراً خود این سند را دیده
 و از روی آن نقل می کند. حالا باید مراجعه
 کرد و متأسفانه اگر می دانستم که بحث مان
 به این جا کشیده می شود، کتاب هایش را
 می آوردم [متن اصلی نامه ناصرالدین شاه،
 خطاب به نایب السلطنه است و نیز حاوی
 پیغامی برای امام جمعه درباره بهبهانی
 می باشد].^{۱۲}

استاد ابوالحسنی: درباره مرحوم آمیرزا
 حسین نوری، نظرتان هست ایشان غیر از
 آن مقاماتی که داشت، رئیس دفتر میرزای
 شیرازی هم بود و با شیخ فضل الله نوری
 هم نسبت نزدیکی داشت و دایی و پدر
 زن ایشان بود.
آیت الله شیرازی: بله.

استاد ابوالحسنی: بعید است که ایشان در
 عصر تحریم تنباکو به ایران آمده باشد؛ ولی
 قاعدتاً گزارش هایی که می آمده است؛ از
 جمله، از ناحیه شیخ فضل الله نوری- او به
 میرزای شیرازی منعکس می کرده است.^{۱۳}
 آیا شما خط میرزا حسین نوری را خوب
 می شناسید؟

آیت الله شیرازی: خیر، من فقط امضای
 ایشان را دیدم.

استاد ابوالحسنی: امضایش چه بود؟
آیت الله شیرازی: حسین نوری.
استاد ابوالحسنی: خط مرحوم میرزا
 حسین، خط پخته ای است؛ در مجموعه

گفت: خود من. گفتم: با چه پشتوانه‌ای؟ گفت: به پشتوانه سلطان عبدالحمید! با این سخن سید مخالفت کردم. بگو مگو بالا گرفت. در عین حال نتیجه‌ای نداد. به سامرا که آمدم خدمت مرحوم میرزا رفتم. جریان ملاقات با سید را به ایشان گفتم. میرزا فرمود: شما چه جواب دادی؟ گفتم با این پیشنهاد مخالفت کردم. مرحوم میرزا فرمود: اگر موافقت کرده بودی، رابطه من با تو قطع می‌شد. می‌دانی این پیشنهاد چه مفسده‌ای دارد؟ معنایش این است که تنها کشور مستقل شیعه، استقلال خودش را از دست بدهد و تبعه دولت عثمانی گردد. این به مصلحت نیست. اگر ما ناصرالدین شاه را عزل نمی‌کنیم به دلیل همین ظاهر است. این را من از سه منبع نقل می‌کنم. یکی را از حاج شیخ محمود یاسینی.

استاد ابوالحسنی: پیش نماز مسجد ارک؟ **آیت‌الله شیرازی:** بله، یکی را آقای یاسینی از حاج شیخ عبدالنبی تعریف کرد و دیگری آشیخ بهاء از پدرش نقل کرد؛ این دو نقل را که قطعاً یادم هست؛ ولی سومی را الان یادم نیست. از هر دو، جریان سید جمال را شنیدم.

استاد ابوالحسنی: من مصاحبه‌های پیش از این شما را در مجله حوزه و یکی دو جای دیگر خواندم.

آیت‌الله شیرازی: بله، من یک چیزهایی را هم برای مجله حوزه از آقا نجفی مرعشی

استاد ابوالحسنی: خاطرتان هست که این مطلب را کجا دیدید؟

آیت‌الله شیرازی: این مسئله را در یک استفتایی که به صورت جزوه چاپ شده بود دیدم. شاید خیلی سال پیش؛ یعنی چهل یا پنجاه سال پیش دیدم. احتمال می‌دهم پیش آقای شیخ بهاء نوری دیده باشم. از پدرش چیزها برای ما نقل می‌کرد راجع به میرزا.

استاد ابوالحسنی: از حاج شیخ عبدالنبی نوری.

آیت‌الله شیرازی: بله.

استاد ابوالحسنی: گویا بعضی مطالبش را فرمودید و منتشر شده است. آن قضیه سید جمال الدین اسدآبادی و...

آیت‌الله شیرازی: بله، آن قضیه سید جمال را که پیش از این در مصاحبه‌ام با مجله حوزه گفته‌ام. [ماجرای این قرار است که آیت‌الله حاج شیخ عبدالنبی نوری از شاگردان میرزای شیرازی می‌گوید، یک بار از سامراء از طریق ترکیه به مکه مشرف شدم. در بازگشت به استانبول که رسیدم سید جمال باخبر شد و از من ملاقات خواست. وقتی که آمد، گفت پیامی دارم برای میرزا که می‌خواهم به وسیله شما به ایشان بفرستم. به میرزا بگو ناصرالدین شاه فرد فاسدی است. او را از ابتدا تکفیر و سپس عزل کن. به سید گفتم: اگر ناصرالدین شاه را عزل کند چه کسی به جای او بیاید؟ سید جمال

نقل کردم. آقا نجفی مرعشی گفت که سید جمال [الدین اسدآبادی] می‌خواست توسط آقا میرزا حسین نائینی با میرزای شیرازی ملاقات کند. ایشان سه روز در مدرسه میرزا، در حجره آمیرزا حسین بود. آمیرزا حسین واسطه بود [ولی] میرزا سید جمال را قبول نکرد. پس از آن آسید جمال می‌آید و به شب گرد کوچه میرزا پولی می‌دهد و [به او] می‌گوید که من می‌خواهم از این دیوار بالا بروم. شاید شما منزل مرحوم میرزا را در سامرا ندیده باشید، [لذا توضیحاً باید عرض کنم که] منزل میرزا که الان هم هست، دارای یک دیوار خیلی مرتفعی است و این‌طور که در خاطر من هست شاید در وسط آن هم پنجره‌ای نباشد. بالای منزل میرزا که شبیه پشت بام است، بیرونی خصوصی ایشان بوده است؛ یعنی میرزا یک اتاقی در آن جا داشته برای کارهای شخصی و کسی غیر از ایشان در آن بالا نبوده. علت آن هم این بود که می‌خواستند در یک هوای نسبتاً خوبی باشد. خلاصه سید جمال به شب گرد گفت می‌خواهم از این دیوار بالا بروم و آن شب گرد هم قبول کرد. سید جمال، طنابی را به بالا انداخت و با یک میخی [آن طناب] را بند کرد و همین‌طور بالا رفت. آقای نجفی تعریف می‌کرد که یک مرتبه میرزا می‌بیند که یک نفر جلویش سبز شد و او سید جمال بود. باقی ماجرا را هم تعریف کرد که یادم نیست. وقتی آقا نجفی این مطالب را بیان کرد، گفتم شاید ایشان یک چیزهایی را از دیگران شنیده و همین‌گونه نقل می‌کند.

[تردید جدی آقا رضی شیرازی در این ماجرا].
استاد ابوالحسنی: آقا نجفی نگفتند که این ماجرا را از چه کسی نقل می‌کنند؟

آیت‌الله شیرازی: یادم نیست.
آیت‌الله شیرازی: جریان دیگری را هم فرزند میرزای نائینی (مرحوم میرزا علی‌آقا)، راجع به قضیه متن تلگراف میرزای شیرازی نقل می‌کرد.

استاد ابوالحسنی: پدر همین آقامیرزا عباس؟
آیت‌الله شیرازی: بله، پدر آقا جعفر و میرزا عباس. ایشان قبل از انقلاب به تهران آمد. کسالت داشت و در سنین بالایی بود. این مصاحبه در منزل آقاسید علی گلپایگانی، پسر سید جمال (که داماد میرزا علی‌آقا است) واقع شد. من بودم و آقا میرزا عباس و آقا سید علی. آمیرزا علی‌آقا روی صندلی نشسته بود و نمی‌دانم به چه مناسبتی سخن از قضیه تنباکو آمد. ایشان از پدرش میرزای نائینی نقل کرد: میرزای شیرازی «ما» را خواست. این «ما» کیست؟ من همان‌جا حدس زدم، منظور از این «ما»، خواص اصحاب میرزای شیرازی هستند. برای مثال آقا سیدمحمد فشارکی و میرزا محمدتقی شیرازی و امثال ایشان. میرزای نائینی هم به جهت آن رویه سیاسی که داشت و مرد روز بود و نسبت به طبقه‌ای که در آن جا زندگی می‌کردند، جدید بود، در آن جلسه حضور داشت؛

میرزای شیرازی به ما گفت: می‌خواهیم بر مبنای [حکم] تحریم، تلگراف را به تهران مخابره کنیم. هر یک از شماها صورت تلگرافی

آیت الله شیرازی: بله، من اگر این سند نبود، باور نمی کردم. البته راجع به مرحوم میرزا کرامات بسیاری نقل می کنند. مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی، در هدیه الرازی *الی الامام المجدد الشیرازی* کراماتی را نقل می کند؛ بسیار خوب مانعی ندارد، من نمی خواهم منکر بشوم؛ ولی این حرف، سند درست دارد که من خودم از پسر آقا میرزا حسین نائینی شنیدم.

استاد ابوالحسنی: خاطرتان هست چه سالی بود؟

آیت الله شیرازی: مسلماً قبل از انقلاب بود. **استاد ابوالحسنی:** دهه چهل بود یا پنجاه؟ **آیت الله شیرازی:** قاعدتاً باید دهه پنجاه باشد. در منزل آقا سیدعلی گلپایگانی بود. می توانم این را سؤال کنم که آقا میرزا علی چه سالی ایران آمدند؟

استاد ابوالحسنی: چون این جریان باید با اسنادش در تاریخ بیاید.

آیت الله شیرازی: اگر آقامیرزا عباس را هم ببینید، می داند. آقا سیدعلی هم این قصه یادش هست و می توانید از ایشان بپرسید. **استاد ابوالحسنی:** بله، من گهگاه خدمت

آقامیرزا عباس می رسم؛ البته این ماجرا، یک مؤید بسیار قوی هم دارد. مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری، *مُسْتَدَأً وَ مُعْنَعَناً* از آقا سید محمد فشارکی نقل می کنند بر میرزا وارد می شود و می گوید: آقا! [لحظاتی] از حقوق استاد و شاگردی خودتان صرف نظر کنید، من می خواهم مطلبی را عرض کنم؛ سپس

را بنویسید و ما هر کدام را که بهتر بود، همان را مخابره می کنیم. قرار شد فردا شب بیاییم و آمدم و میرزا آمد روی تشکچه اش دوزانو نشست. همه صورت های تلگرافی خود را به میرزا دادیم. میرزا آن ها را خواند و زیرتشک گذاشت [ولی] از طرف دیگر تشک ورقه ای درآورد و [متن آن را] خواند: «بسم الله الرحمن الرحيم اليوم استعمال تنباکو و توتون [بأی نحو] کان در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است»؛ سپس فرمود: این را آقا امام زمان علیه السلام فرمودند که ما مخابره کنیم. من اگر با این واسطه نشنیده بودم، باور نمی کردم؛ چون این چیزها را به این زودی نمی شود باور کرد.

وقتی میرزای شیرازی گفتند که آقا این را فرمودند، همه مابی چون و چرا پذیرفتیم. دیگر این تلگراف و متنی که هست، طبق فرمایش امام زمان علیه السلام است؛ تمام شد و رفت. **استاد ابوالحسنی:** مؤید آن، لااقل این است که نوعاً آقایان با یجوز و لایجوز و یحرم و یجب، فتوا می دهند؛ ولی متن ایشان به این صورت که «در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است»؛ شاید پیش از این چنین چیزی نداشتیم.

آیت الله شیرازی: بله، این درست است؛ [به همین صورت] پیش از این چنین چیزی نبوده است.

استاد ابوالحسنی: البته پس از این آخوند خراسانی، در مبارزه با محمدعلی شاه، [با آوردن این گونه تعبیر] یک تقلیدهایی کردند؛ ولی پیش از آن نداشتیم.

می‌گوید: چرا شما قیام نمی‌کنید؟ خون شما که از خون جدتان سید الشهداء (ع) رنگین‌تر نیست. میرزا می‌گوید: من هم به این قضیه، التفات و اهتمام دارم. منتظر بودم که از ناحیه خود حضرت، اشاره‌ای بشود و دستور حاصل شده است.

آیت‌الله شیرازی: بله. من با همین واسطه شنیدم.

استاد ابوالحسنی: آقای حاج شیخ مرتضی حائری، بسیار در نقل محتاط بوده و این از همان نوشته‌اش بر می‌آید که اگر یک گوشه‌اش را تردید داشته باشد، ذکر می‌کند که گویا چنین و گویا چنان...

آیت‌الله شیرازی: خدا رحمت کند مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری را که شخصیت خیلی راست و درستی بود. در یک مقاله‌ای از ایشان - که دقیق یادم نیست چاپ مکتب اسلام بود یا [جای دیگر] - دیدم [درباره تشریف به امام زمان (ع) نوشته بودند: نقل می‌کنند که یک نفر در بیابان آمد و متوسل شد و کسی آمد و از او رفع مشکل کرد. یک چنین قضایایی را نقل کرده بود [درباره تشریف خدمت حضرت ولی عصر (ع)؛ ولی الان جزئیات آن یادم رفته است. [بعداً] در مسجد گوهرشاد [ایشان را دیدم] و گفتم: آقا! از کجا معلوم این شخص امام زمان (ع) بوده است؟ شاید یکی از اولیای الهی بوده. فکر کرد و جواب داد: راست می‌گویی ممکن است از اولیای الهی باشد. منظورم این است که آقا حاج شیخ مرتضی راست و درست عرض می‌کند.

استاد ابوالحسنی: همین که بلافاصله قبول کرده، روی همین [انصافش] بوده است.

آیت‌الله شیرازی: بله، راست می‌گویی.

استاد ابوالحسنی: حالا راجع به نقش مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری [بفرمایید]؛ چون در تاریخ تنباکو آمده است و من هم در کتاب اندیشه سبز؛ زندگی سرخ، بخشی را به نهضت تنباکو اختصاص دادم که به هر حال، شیخ، واسطه ارسال و مراسلات بین میرزا و تهران بوده است (هم علما و هم غیر علما).

آیت‌الله شیرازی: مثل این که آمیرزا حسن آشتیانی، بیشتر [برجسته و مطرح بود].

استاد ابوالحسنی: در واقع آقا میرزا حسن آشتیانی میرزا [ی شیرازی] بود در تهران؛ یعنی طبقه‌اش، طبقه میرزا و پرچمدار در تهران بود؛ ولی ارتباط با میرزای شیرازی را حاج شیخ فضل‌الله نوری داشت.

آیت‌الله شیرازی: بله، شیخ فضل‌الله.

استاد ابوالحسنی: به تناسب این که شیخ فضل‌الله، شاگرد خاص ایشان بود و پس از آن ارتباط با رئیس دفتر میرزا (میرزا حسین نوری) داشت. به طور مثال وقتی که در اصالت حکم میرزا تردید می‌شود. سؤالاتی از شهرهای مختلف می‌شود و پاسخ آن‌ها را میرزا حسین نوری می‌دهد. در تهران میرزا حسین به حاج شیخ فضل‌الله نوری نامه می‌نویسد و می‌گوید. پس از آن یک متنی از میرزا منتشر می‌شود با سؤال و جواب که دوباره شیخ فضل‌الله نوری در حاشیه‌اش می‌نویسد که این دست خط متعلق به استاد

شدند. مقصودم این بود که آقا شیخ فضل الله از اول بامیرزا این طوری بوده و یگانه بوده است.

استاد ابوالحسنی: مرحوم امین الشرع خویی، برادر بزرگ امام جمعه خویی است که در خوی بوده است. از ایشان در سال های اخیر، یک یادداشت های تاریخی منتشر شده و ایشان در آن جا، مطلبی آورده که نظر آقای لنکرانی را تأیید می کند. می گوید میرزای شیرازی، شیخ فضل الله را به تهران فرستاد و دائماً او را تأیید می کرد و حتی به تهرانی هایی که نزد ایشان می رفتند، می گفت: با نوری ما چه می کنید؟ و این تعریف و تمجیدهای میرزا، خیلی در استحکام و شهرت و محبوبیت شیخ فضل الله در تهران مؤثر افتاد. ۱۴

استاد ابوالحسنی: در مورد دوران مشروطه و مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری، مرحوم نائینی، مرحوم آخوند خراسانی و چیزی از مشایخ خاطرتون هست؟

آیت الله شیرازی: فعلاً راجع به مشروطه خاطر من نیست.

استاد ابوالحسنی: راجع به مقاومتی که مرحوم شیخ فضل الله نوری در مقابل پیشنهاد سفارت روسیه کرد که هم دوست و هم دشمن درباره آن نوشته اند و واقعاً عجیب است.

آیت الله شیرازی: بله، ببینید تاریخ دو نحوه قضاوت در مورد ایشان کرده است. یک نحوه قضاوت پیش از انقلاب و یک نحوه قضاوت پس از انقلاب. حاج شیخ فضل الله، پیش از

(میرزا) است. مقصود این که میرزای آشتیانی و میرزای شیرازی از لحاظ طبقه، عدل هم شمرده می شدند؛ ولی شیخ فضل الله نوری، مروج و مبلغ میرزای شیرازی بود.

آیت الله شیرازی: بله، مرحوم میرزا وقتی به سامرا منتقل شد، به صورت خاصی رفت. **استاد ابوالحسنی:** بله، تقریباً احیای سامرا بوده است و با حساب و کتاب به آن جا منتقل شدند.

آیت الله شیرازی: بله، حالا من به شما یک چیزی بگویم که برای من همیشه باعث تعجب است. میرزا آمد و بزرگان علما را دور خودش جمع کرد. شما نگاه کنید وقتی میرزا در سامرا بوده است، چه افرادی در سامرا حضور داشتند؟ این جاذبه از کجا پیدا شد؟ این همه آخوند در سامرا!! آخر نجف که مرکز علم بود، این چطور شد که این انتقال و هجرت به وجود آمد؟ اگر شما در تاریخ نگاه کنید، هیچ رئیسی به این موفقیت وجود ندارد که این قدر شاگردانش به او مؤمن باشند و به او عقیده داشته باشند. خوب این ها افراد کوچکی نبودند: آقا میرزا محمدتقی شیرازی و آقا سید اسماعیل صدر و میرزا حسین نوری و... . حالا این را می خواستم بگویم: میرزا وقتی به سامرا آمدند، سه ماه در سامرا بودند و کسی نمی دانست ایشان برای چه آمده است. کسانی که در درجه اول به سامرا رفتند، سه نفر بودند: حاج میرزا حسین نوری، حاج شیخ فضل الله و آخوند ملا فتحعلی [سلطان آبادی] که به سامرا هجرت کردند و در آن جا مستقر

انقلاب اصلاً مطرود بود، مگر یک افراد خاصی که از متن قضایا اطلاع داشتند. انقلاب به حاج شیخ فضل الله خدمت کرد و ایشان را زنده کرد.

استاد ابوالحسنی: یعنی پیش از انقلاب شیخ را تخریب کرده بودند و همه نوع اتهامی مانند رشوه‌بگیر و جاسوس روس و این‌ها به او زده بودند.

آیت الله شیرازی: بله، [پیش از انقلاب] می‌گفتند: آشیخ فضل الله عضو استبداد و عمیل دیگران [عامل اجنبی] است! این دل آدم را می‌سوزاند که این شیخ را دار زدند. اصلاً خیلی راحت او را از بین بردند، با هیاهو و جنجال و غوغا و...! واقعاً آدم وقتی قضایای کرپل را می‌خواند، می‌بیند که قضایا در عصر ما تجدید می‌شود. امام حسین (علیه السلام) را چگونه کشتند؟ با جنجال کشتند که او خارجی است و چه کارها که نکرده است. حاج شیخ فضل الله را همین طور [با جنجال] کشتند، واقعاً آدم دلش می‌سوزد.

استاد ابوالحسنی: تأکیده‌های مرحوم امام خمینی (ره) نسبت به شیخ هم بی‌تأثیر نبود؛ که اگر روشنگری‌های امام نبود، شاید بیان حقایق درباره شیخ، خیلی مشکل‌تر می‌شد. خود ایشان هم به شیخ فضل الله علاقه خاصی داشت و مقبره شیخ در همان اوایل، پاتوق ایشان در قم بود.

آیت الله شیرازی: ایشان خیلی تأثیر داشت؛ بسیار مؤثر بود و اصلاً آقای خمینی این مرد را زنده کرد.

استاد ابوالحسنی: حالا در مورد مرحوم آخوند و موضع ایشان در مشروطه [اگر نکته‌ای در نظر دارید بفرمایید]؛ چون معروف شده است که ایشان بعداً از نظرش برگشته و اظهار ندامت کرده است. آیا این برگشت‌شان را از کسی شنیدید؟ البته برگشت‌شان مسلم است.

آیت الله شیرازی: بله، بعضی‌ها یک دلیل مقام اثباتی دارند. می‌گویند: آخوند عازم حرکت به ایران بود تا کاظمین هم آمد و در کاظمین هم فوت [کرد].

استاد ابوالحسنی: خیر، در شب فردای آن روزی که می‌خواستند حرکت کنند، در منزلشان از دنیا رفتند.

آیت الله شیرازی: پس به کاظمین نرفته. من طور دیگری فکر می‌کردم. آن وقت می‌گویند او را مسموم کردند.

استاد ابوالحسنی: این شهرت دارد و ظاهراً نقل قول‌های مستندی نیز وجود دارد و قضیه را قوی می‌کند که به هر حال همان مشروطه‌چیان [سکولار این کار را کردند]؛ چون معروف است که آخوند نسبت به مشروطه نگران بود و پس از [اعدام] مرحوم شیخ فضل الله نوری او به تردید افتاد و اصولاً بهبهانی را برای همین به قتل رساندند. روزنامه «ایران نو»، ارگان حزب دموکرات تقی‌زاده و این‌ها بود و احکام اسلام؛ از جمله مسئله قصاص را مسخره می‌کرد. نسخه‌ای از این [روزنامه] توسط مرحوم بهبهانی و احیاناً صدرالعلماء و این‌ها رفت به نجف. گزارش‌های بسیاری هم می‌رسید از عملکرد ضد اسلامی

رجب بود و این (ترور سید عبدالله) در نهم رجب. پس از این، آخوند دید مثل این که قضیه خیلی جدی است. گفتند: ما سرکه انداختیم و شراب شده است و باید برویم و اصلاحش کنیم. حال اگر آخوند می آمد برای این ها مشکل جدی پیش می آمد؛ بنابراین همان وقتی که او اعلام کرد که فردا من حرکت خواهم کرد، گویا در راه یک پیرزنی آمد و به او آبی [مسموم] داد؛ البته اقوال مختلفی در این جا هست که طبق برخی گویا بعضی نزدیکان خانواده آخوند، در این قضیه نقش داشته اند و این ها تقریباً نقل قول های معتبری است.

آقا میرزا یوسف اردبیلی که قول شان معتبر بود و ایشان از خواص اصحاب آخوند بود و آخوند برای او هم حرمت بیشتری قائل بودند، از او روایتی هست که در سال های پس از آن قضایایی را نقل می کند که [یکی از نزدیکان آخوند] متهم بود و سپس گریزان و فراری شد و به رشت آمد.

ظاهراً مرحوم نائینی هم جزو نادمین است که قول تقریباً متواتری هست که نسخه های تنبیه /الامه را جمع آوری کرده است.

آیت الله شیرازی: جمع می کرده است.

استاد ابوالحسنی: این جمع آوری نسخه های تنبیه /الامه را حضرت عالی شنیده بودید؟ و از چه طریقی شنیدید؟

آیت الله شیرازی: بله، مفصل. اصلاً در همان موقع در نجف معروف بود که حتی میرزا پول می داد و یک لیبه می خرید.

مشروطه بازها؛ نه مشروطه خواهان اصیل ایران دوست. این [روزنامه] که آمد، مزید بر علت شد و مرحوم آخوند حکمی صادر کرد مبنی بر ضدیت مسلک تقی زاده با اسلام و لزوم اخراجش از مجلس و... کار به جایی رسید که تقی زاده فراری شد و اصلاً از ایران به اروپا رفت و آن شعار معروف ایرانی باید سر تا پا فرنگی شود.^{۱۵} پس از فرارش بود. [به هر حال با ارسال آن روزنامه و موضع گیری مرحوم آخوند] این ها متوجه شدند سید عبدالله بهبهانی برای آن ها تبدیل به [خطر بزرگی] شده است. در این زمینه، سید محمد طباطبایی که از دور خارج شد؛ حتی پیرو ارمنی [از قاتلین اصلی شیخ شهید و رئیس شهربانی تهران] پسر و برادرزاده مرحوم طباطبایی را می گرفت، فلک می کرد و ایشان جرأت اعتراض نداشت.^{۱۶}

اما سید عبدالله بهبهانی ظاهراً آدم شجاعی بود و آن کاری هم که در تحریم تنباکو کرد یک نوع، بی باکی و بی پروایی می خواست. اسناد معتبر حاکی از این است که ایشان [مدتی پس از شهادت شیخ فضل الله نوری] محکم در مقابل این ها [سردار اسعد و...] ایستاد و گفت: من پدر شما را در می آورم. فکر کردید که شما می توانید اسلام را به این سادگی از بین ببرید؟ و این ها آمدند در خانه اش او را ترور کردند. ترور سید عبدالله بهبهانی درست یک سال پس از شهادت شیخ فضل الله نوری، با اختلاف سه، چهار روز رخ داد؛ یعنی شهادت شیخ فضل الله در سیزده

استاد ابوالحسنی: حضرت عالی در چه سال‌هایی در نجف تشریف داشتید؟
آیت‌الله شیرازی: من در زمان آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف بودم. اصلاً ولادت من در نجف بود. در سال ۱۳۰۷ شمسی. خودم در نجف بزرگ شدم و پدرم نیز در نجف بزرگ شدند.

استاد ابوالحسنی: اسم پدرتان حاج سید محمد بود؟

آیت‌الله شیرازی: حاج سید محمد حسین. مرحوم میرزا علی‌آقای شیرزای (پسر میرزای شیرزای) ۱۷ دو پسر داشتند:

یکی میرزا محمدحسن و دیگری میرزا محمد حسین.

استاد ابوالحسنی: پس شما از طریق آمیرزا علی‌آقا [به میرزای شیرازی نسب می‌رسانید؟]

آیت‌الله شیرازی: بله، خود آقا میرزا علی‌آقا از مراجع بود و در عرض یک سال آقا میرزا علی‌آقا و آقا میرزا حسین و حاج شیخ عبدالکریم با هم فوت کردند؛ یعنی در سال ۱۳۵۵ ق. این سه نفر: اول آقا میرزا علی فوت شد، پس از ایشان آقا میرزا حسین و سپس شیخ عبدالکریم؛ بنابراین به آن سال گفتند «سنه الفقهاء». تولد من نجف بود و حدوداً تا ۱۰ یا ۱۱ سالگی در نجف بودم و پس از آن با پدرم آمدم به ایران. با تمام عائله آمدند به تهران. سپس به مشهد رفتیم و ماجرای شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد. خیلی مشکلات زندگی برای من و پدرم پیش آمد و جریانات مفصلی دارد. بالاخره دوباره برگشتیم به عراق و رفتیم نجف.

استاد ابوالحسنی: چه سالی بود؟ پیش از ارتحال آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بود؟ بله، من اصلاً از آقا سید ابوالحسن اصفهانی شهریه می‌گرفتم. آقا سید ابوالحسن سال ۱۳۶۵ ق فوت کردند.

استاد ابوالحسنی: پس این شهرت را این بار که به نجف برگشتید شنیدید، نه در آن دوران اول [حضورتان در عراق].

آیت‌الله شیرازی: کدام شهرت؟

استاد ابوالحسنی: شهرت مسمومیت مرحوم آخوند.

آیت‌الله شیرازی: بله، اگر [منظور] این باشد، همان جا من شنیدم.

استاد ابوالحسنی: آن وقت اطلاع خاص‌تر و جزئی‌تری در این زمینه ندارید؟

آیت‌الله شیرازی: خیر، چیز تازه‌ای غیر از این [خاطرم نیست. این مسئله] شایع بود و تقریباً پیش بعضی‌ها مسلم است.

استاد ابوالحسنی: آن وقت برگشتن نظر مرحوم آخوند و تصمیم ایشان برای آمدن به ایران، در ارتباط با مشروطه بود؟

آیت‌الله شیرازی: بله، فوت حاج شیخ فضل‌الله؛ یعنی اعدام شیخ-«استغفرالله واتوب الیه»، من نمی‌خواهم این کلمه [اعدام] را بگویم؛ یعنی همان سوء ادب و جسارتی که به شیخ کردند..

استاد ابوالحسنی: یعنی آن منجر شد به این که آخوند در نهایت تصمیم [آمدن به ایران را بگیرد].

آیت‌الله شیرازی: بله، اصلاً یک رأی و یک

هم سر دفتر بود و با حاج شیخ حسین لنکرانی رفیق بود.

استاد ابوالحسنی: الآن که زنده نیست؟

آیت الله شیرازی: خیر، سال هاست که فوت شده است. حاج شیخ حسین لنکرانی هم آدمی بود که زندگی اش طلبه وار بود. ساده و خیلی خودمانی. منشأ ارتباط من با حاج شیخ حسین، همین شیخ ابوالقاسم خلیلی شد. شیخ ابوالقاسم به من خیلی اظهار علاقه می کرد. چون سید بودیم، خیلی از من خوشش می آمد.

استاد ابوالحسنی: به هر حال هم فاضل بودید و هم عالم زاده.

آیت الله شیرازی: لذا هر جا می رفت، دلش می خواست مرا معرفی کند. چند نفری بودند که در یک جلسه بودند. حاج شیخ حسین لنکرانی، دکتر ذو الریاستین، شیخ ابوالقاسم خلیلی بود و من هم خیلی در این جلسات بودم.

استاد ابوالحسنی: این جلسات در کجا تشکیل می شد؟ سیار بود؟

آیت الله شیرازی: این جلسات در باغ کرج شیخ حسین لنکرانی تشکیل می شد.

استاد ابوالحسنی: پس شما به باغ مرحوم لنکرانی در کرج هم رفتید؟

آیت الله شیرازی: بله رفتم، حتی زمانی که آقای خمینی آن جا بود، رفتم و آقای خمینی را آن جا دیدم. همان وقتی که آقای خمینی تب مالت گرفته بود و همین دکتر ذوالریاستین معالج آقای خمینی بود [پیش از سال ۴۲].

حالت و فکر دیگری برایش پیدا شد که دست هایی در کار است. دیگر برایش روشن شده بود که قضایا ساده نیست.

استاد ابوالحسنی: مرحوم میرزای نائینی ظاهراً در صدر مشروطه، در دفاع از مشروطه افراط می کرد؛ ولی حالا در اواخر عمرش این گونه نبود.

آیت الله شیرازی: میرزای نائینی از اول روشنفکر بود؛ ولی اواخر پشیمان شد. ایشان خیلی ضرر کرد. اگر مسئله مشروطه نبود، ریاست به آقا سید ابوالحسن نمی رسید. علت سقوط نائینی همین مسئله مشروطه شد. من به کسی می گفتم که می گویند کتاب تنبیه الامه یک اوج دارد و یک حضيض. اوجش پیش از انقلاب بود که مرحوم آقای طالقانی بر آن پاورقی نوشت و [منتشر کرد] و حضيضش هم در زمان خود آمیرزا حسین نائینی بود.

استاد ابوالحسنی: در مورد مرحوم آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی^{۱۸} [بفرمایید] اولین باری که با ایشان آشنا شدید، کی بود و مناسبت آشنایی تان چه بود؟

آیت الله شیرازی: یک دکتری در تهران بود به نام دکتر ذو الریاستین که آزمایشگاهی در خیابان صفی علی شاه داشت. یک شیخی هم بود به نام شیخ ابوالقاسم خلیلی، از خلیلی های تهران بود.

استاد ابوالحسنی: از خانواده آمیرزا حسین؟
آیت الله شیرازی: خیر، از آن ها نبود. پدری داشتند که فامیلی او خلیلی بود و این شیخ

استاد ابوالحسنی: گویا یک دکتر علوی یا علمی نامی هم بود.

آیت الله شیرازی: دکتر علوی، داماد آقای خمینی بود.

استاد ابوالحسنی: داماد ایشان بود؟

آیت الله شیرازی: بله، مسلم است. آن زمان به امام، امام نمی گفتند؛ [مشهور به] حاج آقا روح الله بود؛ ولی همان موقع ایشان مقام بزرگی داشت. مقام علمی اش محفوظ بود و اصلاً معلوم بود که شخصیت والایی است.

استاد ابوالحسنی: روابط مرحوم لنکرانی با امام چگونه بود؟

آیت الله شیرازی: خیلی زیاد و شدید بود. اصلاً خیلی علاقه به امام داشت. یادم هست در همان ایامی که امام تب مالت داشت، حاج شیخ حسین لنکرانی، امام را به باغش برد. یک روزی هم ما برای ناهار رفتیم باغ آقای لنکرانی. من بودم و آقای احمد مولایی بود. **استاد ابوالحسنی:** آقای مولایی که متولی آستانه حضرت معصومه علیها السلام بود.

آیت الله شیرازی: بله.

استاد ابوالحسنی: عبدالله مولایی که از مبارزین بود، با ایشان (احمد مولایی) نسبتی داشت؟

آیت الله شیرازی: نمی دانم او کیست. آقای احمد مولایی از اول از مخلصین هر دو بود؛ هم آیت الله کاشانی و هم آقا (امام). چون آقای کاشانی زیاد از آقای خمینی ترویج می کرد، حتی می گفت پس از آیت الله بروجردی، ایشان باید آقا و

مرجع تقلید شود. آقای خمینی هم وقتی می آمد به تهران می رفت منزل آقای کاشانی به ایشان اقتدا می کرد. منزل پدر خانم آقای خمینی؛ یعنی آقای ثقفی نزدیک منزل آقای کاشانی بود. خیلی به آقای کاشانی علاقه داشت و آقای کاشانی هم زیاد به ایشان اظهار محبت می کرد. **استاد ابوالحسنی:** مرحوم امام در آن زمان روابطش با آقای لنکرانی چگونه بود؟

آیت الله شیرازی: آن چیزی که من شاهد بودم این بود که خیلی روابطشان خوب بود؛ ولی پس از انقلاب را نمی دانم.

استاد ابوالحسنی: بین امام و مرحوم آقای لنکرانی هیچ وقت روابط سرد نشد؛ منتها در حواشی کسانی بودند که مذاق شان با مرحوم لنکرانی جور در نمی آمد و دوست نداشتند که ایشان در عرصه سیاسی- اجتماعی حضور داشته باشد که این ها عمدتاً باند سید مهدی هاشمی بودند. حالا اگر شما در مورد مرحوم لنکرانی در یک کلمه بخواهید داوری کنید چه از نظر سیاسی یا علمی یا از حیث دقت نظر یا جهات مختلف دیگر [چه می فرمایید]؟ **آیت الله شیرازی:** یک مرد دقیق النظری در مسائل سیاسی بود. خیلی حرف نمی زد؛ کم گفتار بود؛ ولی گفتارش پُر بود. من او را اهل بازی و کلک ندیدم. مرد صاف و خوب و درستی به نظرم آمد. مشکل بزرگ این بود که آقای لنکرانی چوب برادرانش را می خورد. [برادران ایشان

فعالیت دکتر ذوالریاستین بود.

استاد ابوالحسنی: بسیار متشکرم. به حضرت عالی زحمت دادیم و کمال استفاده را بردیم، البته ما [از شنیدن سخنان شما] سیر نمی‌شویم. سیره حضرت عالی در خدمات فرهنگی و اجتماعی، واقعاً سیره سلف صالح است. ان شاء الله خداوند، حضرت عالی را طول عمر با صحت و سلامت، عطا کند. از خداوند متعال در خدمت به فرهنگ نورانی اهل بیت (علیهم‌السلام)، مزید توفیق را برای حضرت عالی خواستارم. **آیت الله شیرازی:** ان شاء الله. خواهش می‌کنم و متشکرم.

پی‌نوشت:

۱. پوشیده نماند که حضرت آیت الله العظمی سیستانی، خودشان داماد آیت الله سید محمد حسن شیرازی هستند که ایشان نیز فرزند آیت الله میرزا علی آقای شیرازی از فرزندان میرزای شیرازی بزرگ، رهبر نهضت تنباکو است. بعید نیست که همین ارتباط خانوادگی با خاندان شیرازی، موجب به دست آوردن نامه خصوصی مرحوم نوری به میرزای شیرازی شده باشد. (یعنی از طریق ابوالزوجه مکرم آیت الله العظمی سیستانی، مرحوم آیت الله سید محمد حسن شیرازی به دست ایشان رسیده باشد). آیت الله سید رضی شیرازی نیز از طریق آیت الله سید محمد حسین شیرازی به آیت الله میرزا علی آقاو بدین وسیله به میرزای شیرازی بزرگ نسب می‌رساند. (بنابراین متعلقه آیت الله سیستانی، دختر عموی آیت الله سید رضی شیرازی است). ضمناً آیت الله سید علی سیستانی، جد آیت الله العظمی سیستانی،

متأسفانه جذب حزب توده شدند و صف آن‌ها از آیت الله لنکرانی جدا شد؛ از این رو مرحوم لنکرانی می‌فرمود: برادرانم رفتند شکار کنند، شکار شدند!]

استاد ابوالحسنی: بله. برادران شیخ حسین لنکرانی، روی اعتبار و آبروی او، نانش را می‌خوردند؛ ولی بالعکس مرحوم لنکرانی چوب آن‌ها را می‌خورد! حالا بفرمایید مرحوم لنکرانی در مسائل ولایی و تعلقات مذهبی چگونه بود؟

آیت الله شیرازی: خیلی شدید بود. آن قدر [شدید بود] که وقتی صحبت از امام حسین و ائمه (علیهم‌السلام) می‌شد می‌دیدم که اشک از چشمان ایشان جاری می‌شود و چشمانش اشک‌آلود می‌شد. یک چنین حالتی در او می‌دیدم. دوستش دکتر ذوالریاستین نیز این گونه بود. او هم آدم عجیبی بود در مسائل ولایی. و هر دو هم مرید خاص آقای خمینی بودند. دکتر ذوالریاستین تأسیسات آزمایشگاهی داشت و در مقام کشف داروی سرطان بود. سطح فعالیت‌هایش هم زیاد بود و گاهی به من بشارت می‌داد (می‌گفت داریم به یک نتایجی نزدیک می‌شویم). ایشان شب‌های احیا می‌آمدند و من دعاهای مخصوصی می‌کردم؛ از جمله دعا می‌کردم که خدایا! کشف داروی سرطان را به دست یک مؤمن و شیعه اثنی عشری قرار بده که افتخاری برای جامعه تشیع باشد. این دعایی که من می‌کردم برای

۹. برای مثال در صفحه ۷۸ از کتاب مزبور، متن تلگراف نائب السلطنه به میرزای شیرازی در روز هفتم محرم ۱۳۰۹ ق آمده است. در آغاز این تلگراف می‌خوانیم: «حضرت مستطاب افتخار المجتهدین حجت الاسلام والمسلمین آیت الله العظمی آقای حاج میرزا محمدحسن دام افضاله علی رؤوس المسلمین...». از این نوع عبارات، بر می‌آید که ناشر، نسخه خاصی را در اختیار داشته که در مقام بازنویسی، در همان نسخه نیز دست برده و گاه اغلاطی بدان راه یافته است. در صورتی که متن تلگراف (۷ محرم ۱۳۰۹ ق) در نسخه اصلی تاریخ دخانیه بدین صورت گزارش شده است: «جناب مستطاب افتخار المجتهدین و المحققین حجت الاسلام والمسلمین آقای حاجی میرزا محمدحسن - سلمه الله تعالی...». (ر.ک: تاریخ دخانیه یا تاریخ وقایع تنباکو، شیخ حسن اصفهانی کربلائی، به کوشش رسول جعفریان، دفتر نشر الهادی، چ ۱، قم ۱۳۷۷، ص ۸۹).

۱۰. ر.ک: تحریم تنباکو/ولین مقاومت منفی در ایران، ابراهیم تیموری، نشر کتابخانه سقراط، چ ۱، تهران [تاریخ مقدمه: ۱۳۲۸ ش]، ص ۲۳۲.

۱۱. به راستی، مخالفت بهبهانی با میرزا، در کجا صورت گرفته است؟ تا آن جا که نگارنده سراغ دارد، در منابع تاریخی، درباره مکان تدخین سید عبدالله، چند جا مطرح شده است: ۱. در منزل ارنستین، مدیر انگلیسی کمپانی رژی (گزارش شیخ حسن کربلائی)؛ ۲. در حضور سفیر انگلیس یا به عبارتی خانه وی (گزارش اعتماد السلطنه و مرحوم کربلائی)؛ ۳. در سفارت عثمانی (فریدون آدمیت)؛ ۴. در ملا عام بر روی منبر (گزارش های شفاهی گوناگون از علما). البته شاید برخی بین اقوال گوناگون جمع کنند یا دوست داشته باشند

از شاگردان میرزای شیرازی بزرگ بوده است.

۲. ر.ک: مجله حوزه، ش ۵۰-۵۱، خرداد و شهریور ۱۳۷۱ شمسی، ص ۴۳-۴۴.

۳. شیخ فضل الله نوری رحمته الله در حقیقت، مجرای ارتباطی مهمی بین مردم و علما با میرزای شیرازی رحمته الله به شمار می‌رفت. برای دیدن مستندات مفصل این مسئله و تکمله‌ای که استاد ابوالحسنی بر کلام آیت الله سید رضی شیرازی دارند، بنگرید به: اندیشه سبز، زندگی سرخ، علی ابوالحسنی (منذر)، نشر عبرت، چ ۱، ص ۸۷-۱۰۶ (به‌ویژه ص ۹۹).

۴. طبق آنچه از بهبهانی نقل شده، ایشان ادعا داشت که اصل حکم تحریم، ساختگی است و از روی خصومت با امین السلطان و نیز دولت انگلیس جعل شده است! بدین ترتیب، با تشکیک در ماهیت حکم میرزا، هر دو فرض حکم و فتوای مورد تشکیک قرار می‌داد؛ ولی این توجیه، با وجود پاسخ‌های مثبت میرزای شیرازی به سؤالات متعدد در خصوص صحت حکم و انتشار گسترده آن در جامعه، پذیرفتنی نیست.

ر.ک: «بازکاوی موضع سید عبدالله بهبهانی در نهضت تحریم تنباکو»، علیرضا جوادزاده و محمد ملک‌زاده، فصلنامه معرفت، س ۳۰، ش ۵، مرداد ۱۴۰۰، ص ۸۱.

۵. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر، چ ۵، تهران ۱۳۷۹، ص ۷۸۴-۷۸۵.

۶. خاطرات سیاسی امین الدوله، به کوشش حافظ فرمانفرمائی، امیرکبیر، چ ۳، تهران ۱۳۷۰، ص ۱۴۷.

۷. فریدون آدمیت، شورش بر امتیازنامه رژی، انتشارات خیام، چ ۱، تهران ۱۳۶۰، ص ۷۷ و ۱۰۴.

۸. فریدون آدمیت، کلیشه دستخط مرحوم کربلائی را در آخر کتاب خود آورده و در فهرست منابع نیز از نسخه خطی «رساله دخانیه و اجاره کمپانی و تلگرافات» نام می‌برد.

در ایران نبوده است. ۲. اسناد تاریخی حاکی از آن است که آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری، عامل ارتباطی اصلی بین تهران و میرزای شیرازی بود. (بنگرید به: *تنهای شکلیا: احوال، افکار و آثار شیخ فضل‌الله نوری*، مؤسسه کتابشناسی شیعه، قم، زمستان ۱۳۹۴). ۳. با توجه به حضور نداشتن میرزای نوری در ایران آن روزگار و این که ایشان رئیس دفتر میرزای شیرازی بوده است، تنها راه جمع‌بندی بین اظهارات استاد ابوالحسنی و حاج آقا رضی شیرازی این است که بگوییم: متن این نامه از شیخ فضل‌الله نوری به سامرا می‌رسد؛ سپس میرزا حسین نوری به عنوان رئیس دفتر میرزا آن را مطالعه و امضا کرده یا احیاناً نکاتی را در ذیل آن می‌نویسد و در نهایت به رؤیت میرزای شیرازی می‌رساند؛ طبق این فرض، اشکالی ندارد اگر امضای میرزای نوری پای آن باشد. و الله العالم.

۱۴. ر.ک: «تاریخ مشروطیت»، امین الشرع خوئی، مندرج در: *میراث اسلامی ایران*، رسول جعفریان، ج ۹، ص ۱۳۵.

۱۵. پاره‌ای از دُرُافشانی‌های جناب تقی‌زاده در خزانِ غرب‌زدگی را با هم مرور می‌کنیم: «ایران باید ظاهراً و باطناً، جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس!»؛ «امروز چیزی که به حد اعلان برای ایران لازم است و همه وطن‌دوستان ایران با تمام قُوا... باید در راه آن بکوشند... سه چیز است... نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید، و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی» [۱]؛ تقی‌زاده پیش‌تر نیز در روز چهارم ذی الحجه ۱۳۲۴ ق در مجلس شورا پیا

«مکانی را که در حضور سفیر انگلیس قید شده»، بر سفارت تطبیق کنند؛ ولی تا کنون ندیدم کسی به حضور و تدخین سید در خود «سفارت انگلیس» تصریح کرده باشد، والله العالم.

۱۲. اما متن نامه شاه چیست؟ فریدون آدمیت ضمن اشاره به ممانعت علما و مردم از رفتن بهبهانی به مسجد و منبر، متن نامه ناصرالدین شاه به نایب السلطنه را چنین بازگو می‌کند: «نایب السلطنه، این عربضه را آقا سید عبدالله نوشته است. این چه وضعی است؟... با این مرد چرا این‌گونه رفتار می‌کنند؟... با اطلاع جناب امام جمعه که در حقیقت ریاست بر علما دارد، قراری دهید که این وضع‌ها مرتفع و هرکس در خانه، مسجد و منبر خودش آزاد و آسوده مشغول کار شریعت باشند»، ر.ک: *شورش بر امتیازنامه رژی*، فریدون آدمیت، ص ۱۰۴.

۱۳. در این جاسه نکته مهم وجود دارد: ۱. طبق منابع معتبر، محدث نوری اصلاً در زمان نهضت تنباکو در ایران نبوده است. خوشبختانه شرح حال خودنوشتی از محدث نوری بر جای مانده که ایشان در بخش پایانی خاتمه کتاب مستدرک الوسائل آورده و در آن تصریح می‌کند: آخرین سفر من به ایران، به سال ۱۲۹۷ ق بود، تا این که در سال ۱۲۹۹ به حج مشرف شدم؛ سپس به سامراء بازگشتم و تا سال ۱۳۱۴ ق در آن جا ماندم. آن گاه به قصد اقامت در نجف تا آخر عمر در این شهر اقامت گزیدم. (ر.ک: «حدیث مُحدّث؛ شرح حالی از زندگی و زمانه محدث نوری»، یحیی اصفهانی، *رهنامه پژوهش*، ش ۲۱ و ۲۲، پاییز و تابستان ۱۳۹۴، ص ۱۱۴-۱۱۵). نظر به این که نهضت تحریم تنباکو، در سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۰۹ ق در ایران جاری بود، پس روشن می‌شود که ایشان

خواست و طیّ نطقی، به محکوم ساختن هرگونه «اختراع و ابتکار شرقیان در برابر شیوه‌های غربی» پرداخته و چنین گفت: «تا ملت [ایران] امروز نفهمد که اختراع در هر مطلب باعث جلوگیری از پیشرفت کارها است، هیچ کاری پیش نخواهد رفت. امروز ما باید تقلید و تسلیم محض باشیم در امور دنیویه»؛ ر.ک: پایدار، ری تا پای دار، علی ابوالحسنی (منذر)، مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور، تهران، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۱۸-۱۲۰.

۱۶. از کلام عین السلطنه (رجل مطلع آن روزگار) برمی‌آید که سید محمد طباطبایی «از بیکاری شب‌ها موعظه [می] کرد و برادرزاده و پسرش را... پیرم» می‌برد «تازینه» می‌زد و جواب مکتوبش را سپهدار تنکابنی نمی‌داد! (روزنامه خاطرات عین السلطنه، ۲۹۱۱/۴-۲۹۱۲). گفتنی است، تنکابنی در همان روزهای اول گشایش مجلس دوم، به «آقایان علما» که در دوران مشروطه اول در مجلس شورا حضور داشتند، پیغام داده بود: «یک روز برای تبریک به مجلس تشریف آوردید بس است؛ دیگر مرخص نیستید که هر روز مثل [مجلس] سابق بیایید و در کارها دخالت داشته باشید. مجلس هم هر وقت لازم شد شما را احضار می‌کند؛ سر خود نیایید!» (نامه ملکه ایران به ظهیرالدوله، در روز ششم رجب ۱۳۲۷ ق، مندرج در: خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چ ۱، تهران ۱۳۵۱، ص ۴۳۸). بدین گونه، قتل بهبهانی، مَهر خونینی بود که پای آن پیغام تحکم‌آمیز خورده بود. به ناچار، سید محمد طباطبایی نیز- که آن همه رنج در راه تحصیل مشروطه کشیده و به عنوان اعتراض به گلوله‌باران مردم تهران توسط نیروهای تحت امر همین سپهدار تنکابنی در پگاه

مشروطه، به هجرت قم رفته بود!- برای همیشه، سرخورده و پریشان در گوشه‌ای خزید. در دستخطی که وی، حدود یک سال پس از قتل بهبهانی، در جمادی الثانی ۱۳۲۹ ق نوشته می‌خوانیم: پس از خلع محمدعلی شاه «من به تهران آمدم. آقا سید عبدالله نیز با تشریفات زیاد وارد شد. او را کشتند و من ناخوش شدم که تا کنون ناخوشم. مجدداً مشروطه و مجلس درست شد؛ ولی نه همان طوری که من می‌خواستم... اکنون که ۲۰ جمادی الثانیه ۱۳۲۹ ق است، در وُتک هستم به حالتی زیاد بد. خداوند رحم فرماید...»! (برای متن دستخط ر.ک: بنیاد، نشریه بنیاد جانبازان و مستضعفان، ش ۲۵، نیمه اول شهریور ۱۳۷۲ ش، ویژه‌نامه فرهنگی- ش ۶، ص ۸). آن چه در باب انزوای سید محمد طباطبایی و فرجام خونین سید عبدالله بهبهانی گفتیم، مؤیدات فراوانی دارد که همراه با ندامت مشروطه‌خواهان به تفصیل در مقاله: «ندامت تاریخ»، اثر استاد علی ابوالحسنی (منذر)، مندرج در: ماهنامه زمانه، س ۲ و ۳، ش ۱۸ و ۱۹، اسفند ۸۲ و فروردین ۸۳، ص ۱۰-۱۳ آمده است.

۱۷. میرزای شیرازی بزرگ، دارای دو پسر بود. یکی آقا میرزا محمد که از علما و مدرسین بود؛ ولی در زمان خود میرزا درگذشت و دیگری میرزا علی آقا که جد حاج آقا رضی شیرازی رحمته‌الله است.

۱۸. آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی (حدود ۱۲۶۸-۱۳۶۸ ش)، معروف به مرد دین و سیاست، از روحانیان مبارز عصر ما است که از زمان شهید مدرس تا جنبش پانزده خرداد و ۲۲ بهمن همواره در کانون مبارزات اجتماعی و سیاسی حضوری فعال داشت و بیش از سه ربع قرن عمر خویش را به پیکار مستمر با استبداد و استعمار اختصاص

داد؛ از آن جمله می‌توان به نقش او در مبارزه با قرارداد ۱۹۱۹ و نیز لایحه کاپیتولاسیون (پاییز ۱۳۴۳ ش) اشاره کرد. برای آشنایی با شرح حال و مبارزات سیاسی مرحوم لنکرانی و روابط وی با امام خمینی رحمه الله، مصاحبه‌ها و مقالات مهمی از استاد ابوالحسنی (منذر) در فصلنامه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ش ۱۳ به بعد، درج شده که مطالعه آن به طالبین توصیه می‌شود.

